

# معناشناسی واژه‌ی «هجر» و رد ادعای استفهام انکاری در واکنش به حدیث قلم و قرطاس

چکیده: واکنش صحابه به حدیث قلم و قرطاس از منظر شیعه قابل دفاع نیست و نسبت هذیان گفتن به نبی خدا ﷺ از هر مسلمانی توجیه پذیر نمی باشد، در تقابل با این دیدگاه، اهل تسنن همواره تلاش کرده اند در قبال رویدادهای ایام شهادت پیامبر ﷺ توجیهاتی در عملکرد خلفا بیان کنند و آنان را از ادعای شیعه تبرئه کنند. تغییر در معنای «هجر» و رد ادعای استفهام انکاری از روش های علمای اهل تسنن برای دفاع از سخن خلیفه ی دوم است؛ در این مقاله با تکیه بر منابع اهل تسنن به این نتیجه رسیدیم ادعاهای مطرح شده در تطهیر عملکرد خلیفه، قابل قبول نیست.

کلیدواژه‌ها: عزاداری، یوم الخمیس، حدیث قلم و قرطاس، پیامبر، غدیر، سقیفه، عمر بن خطاب.

دکتر احسان پوراسماعیل  
استادیار مؤسسه آموزش عالی  
آرمان رضوی  
ouresmaeil@armanrazavi-  
ihe.ac.ir

تاریخچه‌ی مقاله  
دریافت: ۱۴۰۰/۵/۸  
پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۲۳

## ۱. مقدمه

یکی از احادیث مورد استناد شیعه بر علیه عمر بن خطاب و جمع دیگری از صحابه‌ی پیروی او، حدیث معروف به قلم و قرطاس است که نزد اهل تسنن متفق علیه و صحیح می‌باشد.

این حدیث که بر عکس مدعای برخی افراد، به اسناد مختلف در مدارک اهل تسنن آمده است و از منظر شیعه یکی از قوی‌ترین دلایل برفساد عقیده‌ی عمر بن خطاب و پیروان او می‌باشد. بر همین اساس، گروهی از علمای اهل تسنن و وهابیت درصدد رد این حدیث برآمده‌اند در حالی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند!

تغییر در گوینده‌ی سخن و تغییر در معنای واژه‌ی «هجر» به معنای هذیان گفتن، از گفتار «الرجل لیهجر» با «اهجر استفهموه» مورد ادعای برخی از علمای اهل تسنن است که در این مقاله درصدد پاسخ به آن هستیم.

## ۲. معنانشناسی «هجر» از دیدگاه دانشوران اهل تسنن

خفاجی می‌نویسد: «یهجر، بفتح اوله و ضم ثالته، ای یأتی بهجر من القول، و هو علی تقدیر الاستفهام الانکاری و لیس من الهجر بمعنی ترک الكتابة و الاعراض عنها كما قيل و هذا رواية اسماعیلی من طریق ابن خلاد عن سفیان (وفی رواية)

كما في البخاری (هجر) ماض بدون استفهام» (خفاجی مصری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸) یعنی: (یَهْجُر) به معنای این است که سخن بیهوده‌ای می‌گوید، و این سخن از باب استفهام انکاری است و از هجر به معنای رها کردن کتابت و اعراض از آن نیست، چنان‌که برخی گفته‌اند؛ و این روایت اسماعیلی می‌باشد و در روایت بخاری واژه‌ی «هذیان گفت» به صورت ماضی و بدون استفهام آمده است.

ملاعلی قاری در شرح شفا نیز چنین می‌نویسد: «ماله هجر، و یروی فقالوا هجر و هم بفتحات علی ان الهمزة الاستفهام الانکاری من الهجر بضم الهاء بمعنی الهزیان فی حال المرض و الغشیان علی من توقّف فی امثال امره علیه الصلاه و السلام بالکتابه» (همان، ج ۲، ص ۲۷۷) یعنی: او را چه شده، هذیان می‌گوید، و به صورت «گفتند: هجر» نیز روایت شده است که همزه به معنای استفهام انکاری می‌باشد از هجر یعنی هذیان گفتن در زمان مریضی و بیهوشی که سبب عدم انجام دستورات ایشان به کتابت وصیت شد. در اینجا می‌بینیم که ملاعلی قاری صراحت دارد که «الهجر» به معنای هذیان گفتن می‌باشد.

عکبری نیز چنین می‌نویسد: «الهجر القبیح من الکلام و الفحش و هجر إذا هذى و هو ما یقوله المحموم عند الحمی و منه قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرض رسول الله إن الرجل لیهجر علی عادة العرب» (عکبری، بی‌تا، ج ۱، ص ۹). یعنی: هجر یعنی کلام قبیح و فحش، هجر وقتی هذیان می‌گوید و آن چیزی است که مریض در حالت تب می‌گوید. همانند قول عمر بن خطاب در هنگام بیماری حضرت رسول الله ﷺ که بر اساس عادت عرب گفت: این مرد هذیان می‌گوید!

قاضی عیاض چنین می‌نویسد: «و مثله قوله فی حدیث الوصیة أهجر أو أیهجر فی روایة من رواه بمعنی یهذی أى أنه لا یهجر ولا یصح أن یهجر و هو معصوم من أن یقول ما لا حقیقة له و أنه لا یقول فی الصحة و المرض و الیقظة و النوم و الرضی و الغضب إلا حقاً» (قاضی یحصبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱) یعنی: در حدیث وصیت، «اهجر» یا بر اساس روایتی دیگر «ایهجر» که به معنای هذیان می‌گوید، است. به عبارت دیگر پیامبر ﷺ هذیان نمی‌گوید و صحیح نیست که ایشان هذیان بگوید، در حالی که او از بیان سخنی که حقیقت ندارد، معصوم است، و او در حالت صحت و مریضی و خواب و بیداری و رضا و غضب، سخن نمی‌گوید مگر به حق.

آن چنان که از سخن قاضی عیاض مشخص است، او نیز در حدیث وصیت، معنای «هجر» را به معنای هذیان گرفته است و اثبات آن را در مورد پیامبر اکرم ﷺ ممتنع می‌داند!

قرطبی نیز چنین بیان داشته است: «و الهجر: یراد به هذیان المریض، و هو: الکلام الذی لا ینتظم، ولا یعتد به لعدم فائدته. و وقوع مثل هذا من النبی - صلی الله علیه و سلم - فی حال مرضه، أو صحته محال» (انصاری قرطبی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۹) یعنی: هجر، مراد از آن هذیان گفتن مریض است، و آن کلامی است که درست نبوده به خاطر بی‌فایده بودنش اعتنایی به آن نمی‌شود و وقوع چنین امری از پیامبر ﷺ چه در حال بیماری و چه در حال سلامتی محال است. ابن تیمیه نیز در توجیه عملکرد عمر چنین می‌نویسد: «فقال عمر ماله أهجر فشک عمر هل هذا القول من هجر الحمی أو هو مما یقول علی عادته» (همو،

۱۴۰۶ ق، ج ۶، ص ۳۱۵) یعنی: عمر گفت: او را چه شده، هذیان می‌گوید! عمر شک نمود که آیا این سخن پیامبر ﷺ، هذیانی حاصل از تب می‌باشد و یا سخنی است که معمولاً می‌گوید!

همچنان که مشخص است، ابن تیمیه نیز همان برداشت هذیان را از واژه‌ی «هجر» دارد بنابراین سعی در توجیه عمل عمر داشته و حتی واژه‌ی «هجر» را در مقابل کلام معمول و متداول پیامبر ﷺ قرار می‌دهد؛ این امر نشان می‌دهد که او از کلمه‌ی «هجر» معنای ترک نمودن را برداشت نکرده است.

ابن اثیر و ابن منظور، علمای محدث و لغوی اهل تسنن، نیز چنین می‌گویند: «و منه حدیث مرض النبی صلی الله علیه و سلم قالوا ما شأنه أهجر أی اختلف کلامه بسبب المرض علی سبیل الاستفهام أی هل تغیر کلامه و اختلط لأجل ما به من المرض و هذا أحسن ما یقال فیه و لا یجعل إخبارا فیکون إماما من الفحش أو الهذیان و القائل کان عمر ولا یظن به ذلک» (جزری، ۱۳۹۹ ق، ج ۵، ص ۲۴۵ و ابن منظور افریقی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵۴). یعنی: و در حدیث بیماری نبی اکرم ﷺ است که گفتند: او را چه شده! هذیان می‌گوید! یعنی کلام ایشان به خاطر بیماری، نامربوط شده و این بر سبیل استفهام است. یعنی آیا به خاطر بیماری کلام ایشان تغییر کرده و درهم و برهم شده است؟ این بهترین تعبیری است که درباره‌ی عبارت «ما شأنه أهجر» شده است، و نباید آن را به صورت خبری معنا کرد که در آن صورت به معنای فحش یا هذیان خواهد بود؛ زیرا گوینده این سخن عمر است و چنین تهمتی به او زده نمی‌شود.

زیبیدی در «تاج العروس» چنین می‌گوید: «الهُجْرُ بِالضَّمِّ: الْقَبِيحُ مِنَ الْكَلَامِ

و الْفُحْشُ فِي الْمَنْطِقِ وَ الْحَنَأُ ... الْهَجْرُ أَيْضاً: الْهَدْيَانُ وَ إِكْثَارُ الْكَلَامِ فِيمَا لَا يَنْبَغِي. يقال: هَجَرَ فِي نَوْمِهِ وَ مَرَضِهِ يَهْجُرُ هُجْرًا بِالضَّمِّ ... وَ رُؤْيٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ ﷺ: «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» قال: قالوا فيه غَيْرَ الْحَقِّ. أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَرِيضِ إِذَا هَجَرَ قَالَ غَيْرَ الْحَقِّ» (حسینی زبیدی، بی تا، ج ۴۱، ص ۴۰۰ و ۴۰۱). یعنی: هُجْر: سخن زشت و فحش در سخن است ... هُجْر هم چنین: به معنای هذیان و زیاد سخن گفتن در چیزی که شایسته نیست، می باشد. گفته می شود: در خواب و بیماریش هذیان می گوید؛ و از ابراهیم روایت شده که درباره‌ی این سخن خدای ﷺ «همانا قوم من این قرآن را مهجور داشتند» گفته است: یعنی راجع به آن به ناحق سخن گفته اند. آیا نمی بینی که مریض وقتی هذیان می گوید سخن غیر حق به زبان می آورد؟!

آن چنان که از سخنان این علما بر می آید شکی در این نیست که معنای کلمه‌ی «هجر» در واکنش به حدیث قلم و قرطاس، هذیان گفتن می باشد. به همین دلیل راویان این احادیث تا حد ممکن سعی در مخفی نگه داشتن گوینده‌ی آن یعنی عمر بن خطاب داشته اند!

### ۳. رد ادعای استفهام انکاری عبارت «ان الرجل ليهجر»

کسانی هم چون ابن اثیر و موافقان قول او به این دلیل که گوینده‌ی این جمله عمر بن خطاب می باشد آن را استفهام انکاری می دانند و در حالت اخبار و انشاء نمی دانند؛ اما این سخن به دلایل گوناگونی مردود است.

اول: بنابر اعتراف خفاجی - که پیش تر آمد - در روایات صحیحه وارد شده است که گوینده‌ی عبارت «إن الرجل ليهجر» همانا عمر بن خطاب می باشد و

در برخی روایات، واژه‌ی «هجر» بدون همزه‌ی استفهام آمده است آن چنان که در روایت اسماعیلی آمده است و در بخاری نیز مذکور است و خفاجی نیز بدان اشاره کرده است: «و هذا رواية اسماعيلي من طريق ابن خلد عن سفیان (و فی رواية) كما فی البخاری (هجر) ماض بدون استفهام» (بخاری، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۷۵۲) و در طبقات ابن سعد و صحیح مسلم نیز مستور است که: «فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَهْجُرُ» (مسلم، ۱۴۲۷ ق، ج ۲، ص ۷۷۱ و ۷۷۲ و ابن سعد، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۷).

جالب است که خفاجی نیز با اینکه یک روایت را بدون همزه‌ی استفهام بیان می‌کند، ولی باز هم تلاش دارد که آن را استفهامی نشان دهد: «فقال عمر (ان النبي) صلى الله عليه وسلم (يهجر) بفتح اوله و ضم ثالته ای یأنی بهجر من القول، و هو على تقدير الاستفهام الانكاري».

در ضمن اگر قرار باشد که این چنین تأویلات و تقدیراتی را برای کلام امثال عمر بن خطاب باز کنیم (که ابن تیمیه صراحت بر عدم عصمت او دارد و لذا اصل تأویل کلام وی صحیح نمی‌باشد)، تمامی کفریات و خرافات ملاحظه را نیز می‌توان به قرینه‌ی استفهام گرفت و تأویل علیل کرد! آیا اگر کسی بگوید: «ان رسول الله خالف ربه و عصاه، ترک او امره و ارتکب مناهیه»، همه‌ی علما و فقها بلکه جهله‌ی عوام الناس نمی‌گویند که گوینده‌ی این سخنان کافر شده است؟ آیا حمل تقدیر استفهام انکاری بر آن صحیح می‌نماید؟ اگر صحیح باشد که دیگر چه چیزی می‌تواند مثبت کفر افراد شود؟

در هر صورت قبول ورود این گونه تأویلات و رد نکردن امثال توهین‌هایی

این چنین به بهانه‌ی تقدیر و تأویل، سبب اذن و جواز گفتن کفر می‌شود که غلط بودن این چنین روشی اظهار من الشمس است؛ حتی خود اهل تسنن نیز اذعان دارند که کلام کسی قابل تأویل نیست مگر سخن معصوم. «إنما یؤول کلام المعصوم ولو فتح باب تأویل کل کلام ظاهره الکفر لم یکن فی الأرض کافر» (بقاعی، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۹۶ و قاری، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۵). یعنی: فقط کلام معصوم تأویل می‌شود و اگر باب تأویل تمامی سخنانی که ظاهری کفر آمیز دارند باز شود، دیگر در روی زمین کافری باقی نمی‌ماند. بنابراین از آنجایی که عمر بن خطاب نیز معصوم نیست، پس بحث تأویل کلام وی مردود است.

دوم: نکته‌ی دیگر در رد این ادعا، استفهام انکاری، اعتراف عکبری در ضمن کلامش بود. زیرا آن چنان که قبلاً از قول وی بیان شد، او نه تنها کلام عمر را تأویل شده به استفهام انکاری نمی‌داند بلکه آن را مثبت هذیان دانسته و توجیه آن را بر اساس سیره‌ی مستمره‌ی عوام الناس عرب می‌داند. پس مشخص است داعیه‌ی استفهام انکاری فقط تلاشی برای کم‌رنگ کردن توهین عمر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

سوم: بر اساس مجموع روایات وصیت، قطعاً ثابت است که عمر بن خطاب از مانعان احضار دوات و قلم بلکه اصلی‌ترین داعیه‌دار این عمل بوده است و برای همین بود که پیروان نظری در آن مجلس به اعتراف بخاری و مسلم می‌گفتند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ» یعنی: هر آنچه که عمر می‌گوید، را انجام دهید! پس بحث انکار صدور هذیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام امتناع از امتثال امر ایشان، اصلاً ارتباطی به این مجال ندارد بلکه تنها توهمی است برای توجیه عملکرد عمر! به عبارت دیگر سخن عمر اصلاً بر سبیل استفهام انکاری



نبوده بلکه بر سبیل جزم بوده و بر اساس آن سخن می‌خواسته است که از آوردن دوات و قلم جلوگیری نماید و گروهی نیز با این تصمیم وی موافق بودند.

چهارم: نکته‌ی دیگری که نشان می‌دهد سخن عمر اصلاً استفهامی نبوده است، عبارت «استفهموه» می‌باشد که به صورت امری وارد شده است. قسطلانی می‌گوید: «استفهموه، بکسر الهاء بصیغة الأمری عن هذا الأمر الذی أرادہ هل هو الأولی أم لا؟» (قسطلانی قطیبی، ۱۳۲۳ ق، ج ۶، ص ۴۶۲). یعنی: استفهموه، به صیغہ‌ی امر آمده یعنی از او بپرسید کاری را که می‌خواهد انجام دهد اولی می‌باشد یا خیر؟ مشابه این سخن را ابن حجر عسقلانی نیز بیان کرده است (ابن حجر عسقلانی شافعی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۳۳).

این سخنان نشان می‌دهد که گوینده‌ی «استفهموه» یعنی عمر و پیروان او در آن مجلس، اعتقاد به عدم هذیان گفتن پیامبر ﷺ نداشتند و لذا با تشکیک در سخن ایشان و هم‌چنین دوباره پرسیدن از پیامبر ﷺ می‌خواستند مطمئن شوند که آیا پیامبر هذیان می‌گوید یا خیر؟

با توجه به روایات متوجه می‌شویم که گروه دیگری از حاضران بودند که به صراحت با کلام عمر مخالفت کردند؛ همان‌هایی که در روایات با عبارت «فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَصْلُوا بَعْدَهُ» مشخص شده‌اند؛ همانند گروهی از همسران پیامبر ﷺ و این نشان می‌دهد که این گروه اصلاً برداشت هذیان و نفهمیدن پیامبر ﷺ در کلام را هم‌چون عمر و هم‌کیشان‌شان نداشتند. بدرالدین عینی، شارح حنفی مسلک صحیح بخاری، در «عمدة القاری» به مطالب جالبی اشاره می‌کند: «و فی روایة الجهاد هجر بدون الهمزة و فی روایة الکشمیہنی

هناك هجر هجر رسول الله بتكرار لفظ هجر و قال عياض معنى هجر أفحش و يقال هجر الرجل إذا هذى و أهجر إذا أفحش قلت نسبة مثل هذا إلى النبي لا يجوز لأن وقوع مثل هذا الفعل عنه مستحيل لأنه معصوم في كل حالة في صحته و مرضه لقوله تعالى و ما ينطق عن الهوى و لقوله إنى لا أقول فى الغضب و الرضا إلا حقا و قد تكلموا فى هذا الموضع كثيرا و أكثره لا يجدى و الذى ينبغى أن يقال إن الذين قالوا ما شأنه أهجر أو هجر بالهمزة و بدونها هم الذين كانوا قريبي العهد بالإسلام و لم يكونوا عالمين بأن هذا القول لا يليق أن يقال فى حقه لأنهم ظنوا أنه مثل غيره من حيث الطبيعة البشرية إذا اشتد الوجد على واحد منهم تكلم من غير تحر فى كلامه و لهذا قالوا استفهموه لأنهم لم يفهموا مراده و من أجل ذلك وقع بينهم التنازع حتى أنكر عليهم النبي بقوله و لا ينبغى عند نبي التنازع» (عينى، بى تا، ج ۱۸، ص ۶۲). يعنى: در روايت كتاب الجهاد، واژه‌ی «هجر» بدون همزه‌ی استفهام آمده است و در روايت كشميه‌نى آمده است: اين هذيان است، پیامبر ﷺ هذيان می‌گوید! و لفظ «هجر» را تکرار کرده است. قاضی عیاض می‌گوید: معنای هجر یعنی حرف شنیع می‌گوید. وقتی فرد هذیان می‌گوید، گفته می‌شود: هجر الرجل، و وقتی سخن زشت می‌گوید: گفته می‌شود أهجر.

من (عينى) می‌گویم: نسبت دادن چنین مطلبی به پیامبر اکرم ﷺ مجاز نیست، زیرا وقوع چنین عملی از ایشان غیر ممکن است، برای اینکه ایشان در تمامی حالات اعم از سلامتی و بیماری، معصوم هستند به خاطر سخن خداوند که در شأن او می‌فرماید: <و ما ينطق عن الهوى> (نجم، ۳) و به خاطر سخن خود پیامبر ﷺ که می‌فرماید: من در غضب و رضا چیزی به جز حق نمی‌گویم. در این

باب بسیار سخن گفته‌اند که بیشتر آن درست نمی‌باشد. آنچه که شایسته است، بیان شود این است که کسانی که گفتند: او را چه شده، هذیان می‌گویند! (با همزه یا بدون آن) کسانی بودند که تازه به اسلام وارد شده‌اند و متوجه نبوده‌اند که شایسته نیست این سخن در شأن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شود. زیرا آنها فکر می‌کردند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به لحاظ طبیعت بشری همانند دیگران هستند، که وقتی درد بر یکی از آنها شدت می‌گیرد بدون دقت سخن می‌گویند! و برای همین گفتند: استفهموه (از او سؤال کنید) زیرا آن گروه هدف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را متوجه نشدند! برای همین نیز بین این دو گروه (مخالفان نوشتن وصیت و موافقان آن) منازعه در گرفت، تا اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این سخنش «تنازع در نزد پیامبران شایسته نیست» برایشان خرده گرفت.

از سخن عینی حنفی به چند نتیجه می‌توان رسید:

۱. هجر به معنای هذیان است و لذا داعیه‌ی معنای «ترک کردن» مردود است. این سخن عینی را می‌توان به سخنان علمای قبلی که معنای هذیان را تأیید کرده‌اند، اضافه کرد.
۲. در روایتی آمده است: هناک هجر هجر رسول الله (بدون همزه استفهام) و لذا توجیه عملکرد عمر به خاطر استفهامی بودن نیز مردود است.
۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همه حال معصوم‌اند و کلامشان مقبول است و لذا تمامی افعال و اقوال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وحی است <وما ينطق عن الهوى> (نجم، ۳) و نفی سخنان ایشان به خاطر مریضی مردود است.
۴. تأویلات اهل تسنن در توجیه عملکرد مخالفان وصیت (عمر و اتباعش)

مردود می‌شود.

۵. گوینده و یا گویندگان «ما شانه اهجر (هجر)» از تازه مسلمانان بوده‌اند و علم به مقام پیامبر ﷺ نداشته‌اند و قبلاً نیز اثبات کردیم، بر اساس شواهد و تصریح علمای اهل تسنن، که گوینده‌ی اصلی این سخن همانا عمر بن خطاب بوده است.

ابن حجر نیز اشاره کرده است که گوینده‌ی این سخنان نیز تازه مسلمان بوده‌اند (همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ج ۸، ص ۱۳۳)

قاضی عیاض در «الشفاء» چنین می‌گوید: «و علی هذا لا یصح ظاهر روایة من روی فی الحدیث هجر إذ معناه هدی یقال هجر هجرا إذ هدی، و أهجر هجرا إذا فحش، و أهجر تعدیة هجر، و إنما الأصح و الأولى أهجر؟ علی طریق الإنکار» (همو، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۹۳) یعنی: بر این اساس ظاهر روایت «هجر» به معنای هذیان گفتن - هجر هجرا، وقتی هذیان می‌گوید - و اهجر هجرا وقتی فحش می‌گوید - و اهجر به معنای هذیان می‌گوید - نمی‌باشد و صحیح‌ترین معنا همان اهجر؟ (سوالی) بر طریق انکار می‌باشد.

ولی این در حالی است که خود قاضی عیاض در «مشارق الانوار» صراحت دارد: «و مثله قوله فی حدیث الوصیة أهجر أو أیهجر فی روایة من رواه بمعنی یهذی أی أنه لا یهجر ولا یصح أن یهجر و هو معصوم من أن یقول ما لا حقیقة له و أنه لا یقول فی الصحة و المرض و البقظة و النوم و الرضی و الغضب إلا حقا» (قاضی یحصبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱). یعنی: در حدیث وصیت، «اهجر» یا بر اساس روایتی دیگر «ایهجر» که به معنای هذیان می‌گوید، است. به عبارت دیگر پیامبر ﷺ

هذیان نمی‌گوید و صحیح نیست که ایشان هذیان بگوید، در حالی که او از بیان سخنی که حقیقت ندارد، معصوم است، و او در حالت صحت و مریضی و خواب و بیداری و رضا و غضب، سخن نمی‌گوید مگر به حق.

یعنی واژه‌ی «اهجر» دقیقاً به معنای هذیان گفتن است و تقدیر گرفتن «الف» در ابتدای «هجر» بر سبیل استفهام انکاری امری بی‌دلیل و بدون سند است و تنها دلیلش این است که چون عمر بن خطاب این سخن را گفته پس نباید به معنای هذیان گفتن باشد و باید بر سبیل استفهام باشد! به عبارت دیگر این کلام ترجیح بلا مرجح است.

ابن بطلال نیز در شرح بخاری می‌گوید: «و قوله: هجر رسول الله قال ابن درید: يقال: هجر الرجل في المنطق إذا تكلم بما لا معنى له، و أهرج إذا فحش» (ابن بطلال قرطبی، ۱۴۲۳ ق، ج ۵، ص ۲۱۵) یعنی: این سخن «پیامبر ﷺ» هذیان می‌گوید، ابن درید می‌گوید: وقتی می‌گویند آن مرد هذیان می‌گوید یعنی: سخنی می‌گوید که بی‌معنا و مفهوم است و اهجر یعنی وقتی فحش می‌گوید. این سخنان نیز نشان می‌دهد که خود واژه‌ی «اهجر» به معنای هذیان‌گویی و بیهوده سخن گفتن می‌باشد و تقدیر گرفتن «الف» در ابتدای آن برای اثبات استفهام انکاری بودن این واژه نیاز به قرینه دارد و در اینجا قرینه مفقود است و تنها دلیل آن این است که گوینده‌اش عمر بن خطاب است و لذا برای تطهیر وی، دست به دامن توجیهات بی‌دلیل شده‌اند.

#### ۴. رد ادعای مطرح‌شده پیرامون گوینده‌ی قول «اهجر رسول الله»

برخی از علمای اهل‌تسنن که به عمق ابعاد معناشناسانه‌ی عبارت‌های

عمر بن خطاب پی برده‌اند، مدعی‌اند قول اهل هجر رسول الله توسط عمر گفته نشده است بلکه این جمله از جانب ابن عباس نقل شده است.

شبهه از این قرار است: در بسیاری از روایت‌های حدیث قرطاس، لفظ «قال بعضهم اهل هجر رسول الله» آمده است و از لفظ «بعضهم» چنین بر می‌آید که تنها عمر، این حرف را نگفته است، بلکه عده‌ی دیگری نیز این حرف را بیان داشته‌اند. هم‌چنین در حدیث، لفظ «قالوا اهل هجر رسول الله» آمده است و آنچه معلوم است، این است که «قالوا» صیغه‌ی جمع مذكر است لذا قائلین قول «قالوا اهل هجر رسول الله» جمعی بوده‌اند نه عمر.

مصدر هجر بر دو وزن: فَعَلَ و فَعَلَ (هُجِرَ و هَجَرَ) می‌آید که هجر به معنی ترک کردن و هجرت نمودن می‌آید و در اینجا مراد از «أَهَجَرَ» همان معنای دوم (ترک کردن) منظور بوده، چنان‌چه در تاج العروس این معنی آمده است لذا معنی جمله بدین‌گونه است: «استفهموا رسول الله هل يفارقنا؟ حيث يأمرنا بكتابة وصية». از آن حضرت پرسید: آیا ما را ترک می‌نماید که به نوشتن وصیت دستور می‌فرماید. این یک نوع استفهامی است که عمر از دیگران پرسید که از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: آیا دنیا را وداع می‌گوید و به دار باقی می‌پیوندد؟ جمله «اهجر رسول الله» استفهام انکاری است و به معنای «لم يهجر رسول الله» یعنی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هذیان نمی‌گوید، می‌آید.

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم: اگر نیک دقت کنیم ملاحظه می‌کنیم: اصلی‌ترین تمرکز اهل تسنن بر این روایت دقیقاً بر سر این مطلب است که گوینده‌ی عبارات توهین‌آمیز به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عمر نبوده است و هم‌چنین کلام

وی اصلاً معنای هذیان و توهین نمی‌دهد.

قسمت نخست شبهه، این است که گوینده‌ی عبارت «اهجر» عمر بن خطاب نیست؛ اما بر اساس روایات صحیح اهل تسنن، کسی که به صراحت نامش آمده که سخن گفته است و اتفاقاً مخالف نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن گفته و بعد از سخنان او بوده است که سر و صدا و هیاهو اتفاق افتاده، عمر بن خطاب می‌باشد.

بخاری در چند جای کتابش چنین صراحت دارد: «قَالَ لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَجَعُهُ قَالَ «اِنَّنِي بِكِتَابٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ ابْنُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا قَالَ لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «هَلُمَّ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ

قَالَ «هَلُمَّ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ ابْنُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ»

مسلم نیز در کتابش چنین صراحت دارد: «لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «هَلُمَّ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْنَ بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ».

این روایات نشان می‌دهد که اولین کسی که بعد از اراده‌ی پیامبر بر کتابت وصیت اقدام به مخالفت کرد به تصریح بخاری و مسلم، عمر بن خطاب می‌باشد

و در بقیه‌ی روایات، کسانی که نامشان نیامده است یا منظور همان عمر بن خطاب بوده‌اند و یا پیروان عمر بن خطاب زیرا در برخی روایات آمده است: «و منهم من یقول ما قال عمر» یعنی: گروهی از ایشان کسانی بودند که همان حرف عمر را می‌گفتند.

ابن حزم اندلسی نیز تصریح به این عملکرد عمر بن خطاب می‌کند: «فلما کان یوم الخمیس قبل موته صلی الله علیه و سلم بأربع لیال اجتمع عنده جمع من الصحابة، فقال عنه: ائتونی بکتف و دواة أکتب لکم کتاباً، لا تضلون بعدی. فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه، كما أراد بها الخیر، فكانت سبباً لامتناعه من ذلك الكتاب، فقال: إن رسول الله صلی الله علیه و سلم قد غلب علیه الوجع، و عندنا کتاب الله، و حسبنا کتاب الله؛ و ساعده قوم، حتی قالوا: أھجر رسول الله» (ابن حزم اندلسی قرطبی، ۱۹۰۰ م، ص ۲۶۳) یعنی: روز پنج‌شنبه، چهار شب قبل از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، گروهی از صحابه در نزد ایشان جمع شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: کتف و دواتی برای من بیاورید تا کتابی برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. عمر بن خطاب از آنجا که اراده‌ی خیرخواهی داشت و این خیرخواهی او سبب شد که از نگارش آن جلوگیری نماید، لذا گفت: درد بر پیامبر صلی الله علیه و سلم غلبه کرده و کتاب خدا نزد ماست و آن برای ما بس است. گروهی نیز وی را همراهی کرده تا جایی که گفتند: رسول الله صلی الله علیه و سلم هدیایان می‌گوید!

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ابن حزم بر مخالفت عمر بن خطاب با نگارش وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم و حتی منتهی شدن عملکرد وی به توهین به پیامبر صلی الله علیه و سلم، «اهجر رسول الله» صراحت دارد.



وی بیان می‌کند که اصل توهین «اهجر رسول الله» از طرف گروهی از موافقان و پیروان عمر می‌باشد ولی ما در ادامه نشان خواهیم داد که ابن تیمیه صراحت دارد که عمر بن خطاب نیز قائل این جمله بوده است.

پس اصل وجود عمر در گروه مخالفان با کتابت وصیت، امری ثابت و مبرهن است. ابن حزم در دیگر کتابش «الإحکام» پس از ذکر عبارت توهین آمیز «ما شأنه هجر» چنین می‌گوید: «قال أبو محمد هذه زلة العالم التي حذر منها الناس قديما وقد كان في سابق علم الله تعالى أن يكون بيننا الاختلاف و تضل طائفة و تهتدي بهدي الله أخرى فلذلك نطق عمر و من و افقه بما نطقوا به مما كان سببا إلى حرمان الخیر بالكتاب الذی لو کتبه لم یضل بعده ...» (ابن حزم اندلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۷، ص ۴۲۵) یعنی: ابومحمد (ابن حزم) می‌گوید: این خطا و لغزش عالم است، که مردم از قدیم از آن بر حذر شده‌اند و در علم الهی بوده که بین ما مسلمین اختلاف باشد، و گروهی گمراه گشته و گروهی دیگر راه یابند.

به خاطر همین، عمر و هر که با او همراهی کرد سخنی گفتند که سبب از دست رفتن خیر گردید، خیری که با استفاده از کتابی که اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را می‌نوشت کسی بعد از او گمراه نمی‌شد، حاصل می‌گردید.

ملا محمد یعقوب لاهوری، از علمای هند، در کتاب «الخیر الجاری فی شرح صحیح البخاری» نیز چنین می‌گوید: «لا شک فی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رأى المصلحة في كتابه الكتاب به دليل قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لن تضلوا بعدي؛ و لا شک ایضا أن عمر نهى الاصحاب عن إحضار الدواة و القلم؛ و لا شک أيضا أن اهل البيت الحوا على احضارهما، و طال النزاع بين الفريقين حتى اخرجهم النبي

جمیعا؛ و هذا القدر مما يتبادر إلى الذهن من نص الحديث ولا يرتاب فيه أحد» (بنبانی لاهوری، بی‌تا، ص ۷۷ و ۷۸). یعنی: شکی نیست که رسول الله ﷺ مصلحت را در نوشتن کتاب دیدند، به دلیل این کلامشان که فرمودند: بعد از من هرگز گمراه نشوید؛ و شکی نیست که عمر، اصحاب را از آوردن دوات و قلم نهی کرد؛ و هم چنین شکی نیست که اهل خانه بر آوردن دوات و قلم اصرار داشتند، و این نزاع بین دو گروه بالا گرفت تا جایی که پیامبر ﷺ همه‌ی آنها را بیرون کردند؛ این مقدار، همانی است که از نص حدیث به ذهن می‌رسد و در این امر نیز کسی شک ندارد.

از کلام این عالم اهل تسنن نیز مشخص می‌شود که عمر، کسی بود که از آوردن دوات و قلم جلوگیری کرد و این همان مطلبی است که ابن حجر نیز بدان اعتراف کرده است: «وَصَمَّمَ عُمَرُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ» (ابن حجر عسقلانی شافعی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۳۴) یعنی: عمر، تصمیم به امتناع از آوردن دوات و قلم گرفت. هم چنین از آن بر می‌آید که گروهی از حضار نیز مخالف عمر بودند ولی باز هم عمر کار خودش را انجام داد. البته این توهّم که منظور از «اهل البیت» در این روایات یعنی همان «اهل البیت معصوم عليهم السلام» هستند، سخنی بی‌دلیل است و کسانی هم چون ابن حجر و قسطلانی به این امر اشاره کرده‌اند.

ابن حجر چنین می‌گوید: «قوله في الرواية الثانية فاختلف أهل البيت أي من كان في البيت من الصحابة ولم يرد أهل بيت النبي» (همان، ص ۱۳۵) یعنی: در روایت دوم که آمده است: اهل بیت اختلاف کردند، منظور کسانی است که از صحابه در خانه بودند و مراد اهل بیت نبی الله ﷺ نیست.

قسطلانی نیز چنین می‌گوید: «(فاختلف أهل البيت) الذی کانوا فیه من الصحابة لا أهل بیهته - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (قسطلانی قطیبی، ۱۳۲۳ ق، ج ۶، ص ۴۶۳) یعنی: عبارت «پس اهل بیت اختلاف کردند» یعنی کسانی از صحابه که در آنجا بودند اختلاف کردند و نه اهل بیت پیامبر ﷺ

گذشته از آن، بسیاری دیگر از علمای اهل تسنن نیز تصریح به این عملکرد عمر بن خطاب کرده‌اند بلکه صراحت دارند که مراد از لفظ «بعضهم» در روایاتی که نام عمر بن خطاب را نیاورده‌اند، همان عمر بن خطاب می‌باشد.

قاضی عیاض در «الشفاء» چنین می‌گوید: «فإن قلت: قد تقرر عصمته صلى الله عليه وسلم في أقواله في جميع أحواله، وأنه لا يصح منه فيها خلف ولا اضطراب في عمد ولا سهو، ولا صحة ولا مرض، ولا جد ولا هزل، ولا رضا ولا غضب و لكن ما معنى الحديث في وصيته صلى الله عليه وسلم الذي حدثنا به القاضي الشهيد أبو علي عليه السلام، قال: حدثنا القاضي أبو الوليد، حدثنا أبو ذر، حدثنا أبو محمد، وأبو الهيثم، وأبو إسحاق، قالوا: حدثنا محمد بن يوسف، حدثنا محمد بن إسماعيل، حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا عبد الرزاق ابن همام، أنبأنا معمر، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله، عن ابن عباس، قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هلموا أكتب كتاباً لن تضلوا بعده؛ فقال بعضهم: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلبه الوجد ... قال أئمتنا في هذا الحديث إن النبي صلى الله عليه وسلم غير معصوم من الأمراض وما يكون من عوارضها من شدة وجع غشى ونحوه مما يطرأ على جسمه معصوم أن يكون منه من القول أثناء ذلك ما يطعن في معجزته ويؤدي إلى فساد في شريعته من هذيان أو اختلال في الكلام ...» (قاضی

یحصبی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۹۱) یعنی: پس اگر بگویی: عصمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در سخنانش در جمیع حالات ثابت کردی، و اینکه از او چیز خلاف یا مشوّشی چه عمدی و چه سهوی سر نمی‌زند، چه در حال سلامت و چه در حال مرض، چه جدی و چه شوخی، چه در حال رضا و چه در حال خشم؛ پس معنی حدیث وصیت او چه می‌شود که ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حال احتضار افتاد، و در حالی که گروهی از مردان در خانه‌اش بودند، فرمود: بیایید کتابی برایتان بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید؛ و بعضی از آنهایی که در خانه بودند گفتند: درد بر او غلبه کرده است ... علمای اهل تسنن در مورد این حدیث می‌گویند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بیمار شدن و عوارض آن اعم از غش کردن از شدت درد و امثال آنکه بر جسمش عارض می‌شود، معصوم نیست ولی از اقوالی، هذیان‌گونه که در آن زمان بیان شود که سبب طعن بر معجزه او شده و باعث فساد در شریعت وی شود، معصوم می‌باشد.

خفاجی، شارح شفا، در شرح سخنان قاضی عیاض می‌گوید: «(فقال بعضهم) هو عمر رضی الله تعالی عنه کما سیأتی» یعنی: منظور از (برخی گفتند) همانا عمر می‌باشد، همان طور که به زودی خواهد آمد؛ در ادامه می‌گوید: «(و فی بعض طرقة) ای طرق هذا الحدیث المرویه عنه فقال عمر (ان النبی) صلی الله علیه و سلم (یهجر) بفتح اوله و ضم ثالثه ای یأتی بهجر من القول، و هو علی تقدیر الاستفهام الانکاری و لیس من الهجر بمعنی ترک الكتابه و الاعراض عنها کما قیل و هذا روایه اسماعیلی من طریق ابن خلاد عن سفیان (و فی روایه) کما فی البخاری (هجر) ماض بدون استفهام» (خفاجی مصری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸) یعنی: (در بعضی از طرق آن آمده است که) یعنی در بعضی از طرق این

حدیث، عمر گفت: (همانا پیامبر ﷺ) (هذیان می‌گوید) یا سخن نامربوطی می‌گوید و این سخن از باب استفهام انکاری است و نه به معنا رها کردن کتابت و اعراض از آن، چنان که برخی گفته‌اند و این روایت اسماعیلی می‌باشد و در روایت بخاری واژه‌ی «هذیان گفت» به صورت ماضی و بدون استفهام آمده است.

ملاعلی قاری در شرح شفا نیز چنین می‌گوید: «(فقال بعضهم) و هو عمر ... (ابدا فتنازعوا فقالوا) ای بعضهم کما فی البخاری (ماله هجر) و یروی فقالوا هجر و هم بفتحات علی ان الهمزة الاستفهام الانکاری من الهجر بضم الهاء بمعنی الهزیان فی حال المرض والغشيان علی من توقّف فی امثال امره علیه الصلاة و السلام بالکتابه» (همان). یعنی: منظور از (برخی گفتند) همانا عمر می‌باشد ... منظور از (منازعه کردند و گفتند) یعنی برخی از آنها، آن چنان که در بخاری آمده است (او را چه شده، هذیان می‌گوید) و گفتند: هجر نیز روایت شده است که همزه به معنای استفهام انکاری می‌باشد از هُجر یعنی هذیان گفتن در زمان مریضی و بیهوشی که سبب عدم انجام دستور ایشان به کتابت وصیت شد. در اینجا می‌بینیم که ملاعلی قاری صراحت دارد که «الهُجر» به معنای هذیان گفتن می‌باشد و قبل از آن دیدیم که خفاجی صراحت دارد که گوینده‌ی این سخن، عمر بن خطاب می‌باشد.

ابن تیمیه در «منهاج السنة» چنین می‌گوید: «أن الذی وقع فی مرضه کان من أهون الأشياء و أبینها و قد ثبت فی الصحيح أنه قال لعائشة فی مرضه ادعی لی أباک و أخاک حتّی أکتب لأبی بکر کتابا لا یختلف علیه الناس من بعدی ثم قال یاأبی الله و المؤمنون إلا أبا بکر فلما کان یوم الخمیس هم أن یکتب

کتابا فقال عمر ماله أهجر فشك عمر هل هذا القول من هجر الحمى أو هو مما يقول على عادته فخاف عمر أن يكون من هجر الحمى فكان هذا مما خفى على عمر كما خفى عليه موت النبي صلى الله عليه و سلم بل أنكره» (همو، ۱۴۰۶ ق، ج ۶، ص ۳۱۵). یعنی: آنچه که در زمان بیماری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتفاق افتاد از آسان‌ترین امور و مشخص‌ترین آنها بود و در روایت صحیح، ثابت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان بیماری به عایشه فرمودند: به پدرت و برادرت بگو بیایند تا برای ابی بکر کتابی بنویسم تا بعد از من مردم در مورد او اختلاف نکنند. سپس فرمودند: خداوند و مؤمنان ابا دارند کسی غیر از ابی بکر خلیفه شود. پس وقتی روز پنج‌شنبه شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند تا کتابی بنویسند، پس عمر گفت: او را چه شده! هذیان می‌گوید! پس عمر شک کرد که آیا این سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از هذیان حاصل از تب است یا همان حرف‌هایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عادت به بیان آن دارند! پس عمر ترسید که نکند این سخن از هذیان حاصل از تب باشد و این از اموری بود که از عمر مخفی ماند همان‌طور که وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او مخفی ماند بلکه آن را انکار کرد!

آن‌چنان که از تصریح ابن تیمیه مشخص است، عمر همان کسی است که جمله‌ی «ماله اهجر» را گفته است و البته بهانه‌ی او نفهمیدن حالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد!

نکته‌ی دیگری که از کلام ابن تیمیه بر می‌آید: «هو مما يقول على عادته» یعنی عمر بن خطاب، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مانند خودش می‌دانسته است که یک زمانی از روی مریضی حرف می‌زند و یک زمانی از روی سلامت! شاید برای همین است که در روایات اهل تسنن آمده است که همین عمر بن خطاب در جاهای مختلف

به پیامبر ﷺ تذکر شرعی می‌داد و یا ما با پدیده‌ای به نام «موافقات عمر» در اهل تسنن مواجهیم.

در هر صورت این اعتراف ابن تیمیه نشان می‌دهد که منظور از «فقالوا» در گروهی از روایات که نام عمر نیامده است همان عمر می‌باشد ولی محدثان از آوردن نام وی خودداری کرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» چنین می‌گوید: «قوله: (غَلَبَهُ الْوَجَعُ) أَي: فَيَشُقُّ عَلَيْهِ إِمْلَاءُ الْكِتَابِ أَوْ مُبَاشَرَةُ الْكِتَابَةِ، وَكَأَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَفْتَضِي التَّطْوِيلَ ... . وَلِهَذَا قَالَ عُمَرُ: حَسَبْنَا كِتَابَ اللَّهِ» یعنی: عبارت (درد بر او غلبه کرده است) یعنی املاء نمودن کتاب یا کتابت آن برای پیامبر اکرم ﷺ سخت بوده است؛ و گویا عمر از آن چنین فهمید که باید آن را به تأخیر بیندازد ... و برای همین عمر گفت: کتاب الله برای ما کافی است.

پس ابن حجر صراحت دارد که گوینده‌ی عبارت «غلبه الوجع» قطعاً عمر بن خطاب است؛ ولی او در جای دیگری از کتابش به بیان مطالب دیگری می‌پردازد: وی بعد از نقل اقوالی از قرطبی، چنین می‌گوید: «قُلْتُ: وَيُظْهِرُ لِي تَرْجِيحَ تَالِثِ الْإِحْتِمَالَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا الْفُرْطُبِيُّ وَ يَكُونُ قَائِلُ ذَلِكَ بَعْضُ مَنْ قَرَّبَ دُخُولَهُ فِي الْإِسْلَامِ وَكَانَ يَعْهَدُ أَنَّ مَنْ إِشْتَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ قَدْ يَشْتَغِلُ بِهِ عَنِ تَحْرِيرِ مَا يَرِيدُ أَنْ يَقُولَهُ لِحُجُوزِ وَقُوعِ ذَلِكَ، وَلِهَذَا وَقَعَ فِي الرَّوَايَةِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَوَقَعَ عِنْدَ الْإِسْمَاعِيلِيِّ مِنْ طَرِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ سُفْيَانَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالُوا مَا شَأْنُهُ بِهِجْرٍ، إِسْتَفْهِمُوهُ، وَ عَنِ ابْنِ سَعْدٍ مِنْ طَرِيقِ أُخْرَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُرَ» (ابن حجر عسقلانی شافعی، بی‌تا، ج ۱،

ص ۲۰۸؛ ج ۸، ص ۱۳۳) یعنی: از میان احتمالاتی که قرطبی بیان کرده، من مورد سوم را ترجیح می‌دهم و گوینده‌ی آن جملات - که درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده و او هذیان می‌گوید، از کسانی بوده‌اند که تازه‌وارد اسلام شده‌اند و رسم بر این بوده است که وقتی درد بر کسی آن‌چنان شدید می‌شد که نمی‌توانست آنچه را که می‌خواهد بگوید، بنویسد، چنین کاری می‌کردند و برای همین است که در روایت دوم آمده است: برخی گفتند درد بر او غلبه کرده است و در روایت اسماعیلی از طریق محمد بن خلاد از سفیان در مورد این روایت آمده است: «گفتند او را چه شده، هذیان می‌گوید، از او بپرسید»؛ و از قول ابن سعد از طریق دیگری از سعید بن جبیر آمده است: پیامبر خدا ﷺ هذیان می‌گوید!

در ابتدای سخن ابن حجر مشخص شد که گوینده‌ی «غلبه الوجع» همانا عمر بن خطاب است و در سخن دوم وی مشخص شد که گروهی از تازه مسلمانان نیز گفتند: «غلبه الوجع» و هم چنین عباراتی دیگر!

این کنار هم نهادن سخن ابن حجر نشان می‌دهد که گوینده‌ی «غلبه الوجع» از جمله تازه مسلمانان بوده است و قطعاً عمر بن خطاب - به اعتراف خود ابن حجر - جزء این گروه بوده است و این سخن را بیان کرده است.

از طرفی هم متن روایات بیان می‌دارد که عمر بن خطاب شروع‌کننده‌ی این مخالفت‌ها بوده است و بعد از او، دیگران نیز مخالفت کردند و همان سخنان عمر را بیان می‌کردند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ».

خود ابن حجر نیز به استناد روایات اسماعیلی نیز بیان می‌کند که همان تازه مسلمانان - که ثابت شد عمر نیز جزء آنان بود - علاوه بر این سخن، تصریح



به هذیان‌گویی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز داشته‌اند ولی دست راویان اهل تسنن، نام عمر بن خطاب را از میان برده است؛ ولی با درهم کنار قرار دادن سخنان علمای اهل تسنن می‌توان حقیقت را فهمید که چه کسی سایر صحابه را به اهداف خود هدایت کرده است؛ در این میان نیز حق بر زبان برخی از علمای اهل تسنن جاری شده و تصریح به نام خود عمر بن خطاب کرده‌اند.

## ۵. نتیجه

- بر اساس سخنان علمای اهل تسنن واژه‌ی «هجر» در واکنش حدیث قلم و قرطاس به معنای هذیان گفتن است به همین دلیل دو رویکرد در بین بیشتر این دانشوران دیده می‌شود. اول اینکه نام گوینده‌ی این سخن را مخفی کنند در حالی که از سایر تراث اهل تسنن نام گوینده قابل اثبات است و دوم اینکه «اهجر» را برسبیل استفهام انکاری بیان کنند و نه جزم که این ادعا نیز مردود است.

- گوینده‌ی عبارت «غلبه الوجع، ما شانه اهجر، الرجل لیهجر، هجر رسول الله» کسی نیست مگر عمر بن خطاب که گروهی از علمای اهل تسنن بر این امر اعتراف کرده‌اند و گروهی نیز برای حفظ آبروی خلیفه‌ی خود، آن را مخفی نگه داشته‌اند.

- واژه‌ی «هجر» در این روایت به معنای هذیان گفتن می‌باشد و گروهی از علمای اهل تسنن نیز به این امر اعتراف کرده‌اند، بلکه معنای «ترک کردن» در این روایت را نیز مردود می‌دانند.

- واژه‌ی «اهجر» نیز همان معنای هذیان‌گویی را دارد و بحث استفهام

انکاری آن سخنی بی‌دلیل و بی‌قرینه می‌باشد.

## منابع

۱. قرآن مجید
۲. ابن بطال بکری قرطبی، علی بن خلف بن عبد الملک، شرح صحیح البخاری، محقق: ابو تمیم یاسر بن ابراهیم، ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۲۳ ق.
۳. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبویة، محقق: د. محمد رشاد سالم، بی‌جا: مؤسسه قرطبه، ۱۴۰۶ ق.
۴. ابن حجر عسقلانی شافعی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، محقق: محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفه، بی‌تا.
۵. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید، الإحکام فی أصول الأحکام، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن حزم اندلسی قرطبی، ابو محمد علی بن احمد، جوامع السیره و خمس رسائل أخرى، محقق: احسان عباس، مصر: دار المعارف، ۱۹۰۰ م.
۷. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت: دارصادر، بی‌تا.
۸. ابن منظور افریقی مصری، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
۹. انصاری قرطبی، احمد بن عمر بن ابراهیم، الْمُفْهِمُ لِمَا أَشْكَلَ مِنْ تَلْخِیصِ كِتَابِ مُسْلِمٍ، بی‌جا: بی‌تا، بی‌تا.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحیح، دمشق و بیروت: دار ابن الکثیر، ۱۴۲۳ ق.
۱۱. بقاعی، برهان الدین، مصرع التصوف (تنبيه الغبی إلى تكفير ابن عربي)،

- محقق: عبد الرحمن الوکیل، مكة المكرمة: عباس احمد الباز، ۱۴۰۰ ق.
۱۲. بنبانی لاهوری، محمد یعقوب، الخیر الجاری فی شرح صحیح البخاری، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۱۳. جزری، مبارک بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، محقق: طاهر احمد الزاوی و محمود الطناحی، بیروت: المكتبة العلمية، ۱۳۹۹ ق.
۱۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: جمعی از محققان، بی‌جا: دار الهدایه، بی‌تا.
۱۵. خفاجی مصری، شهاب‌الدین احمد، نسیم الریاض فی شرح الشفاء و بهامشه شرح الشفالعی القاری الحنفی، بیروت: دار الکتب العربی، بی‌تا.
۱۶. عکبری، ابو البقاء، دیوان المتنبی، محقق: مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبد الحفیظ شلبی، بیروت: دار المعرفة، بی‌تا.
۱۷. عینی، بدرالدین محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۸. قاری، علی بن سلطان، الرد علی القائلین بوحدة الوجود، محقق: علی رضا بن عبد الله بن علی رضا، دمشق: دار المأمون للتراث، ۱۴۱۵ ق.
۱۹. قاضی یحصبی، ابی الفضل عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بیروت: دار الفکر الطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ ق.
۲۰. قاضی یحصبی سبتی، ابی الفضل عیاض بن موسی، مشارق الأنوار علی صحاح الآثار، بی‌جا: المكتبة العتیقة و دار التراث، بی‌تا.
۲۱. قسطلانی قطیبی، شهاب‌الدین احمد بن محمد، إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، مصر: المطبعة الكبرى الامیریة، ۱۳۲۳ ق.
۲۲. مسلم نیشابوری، ابن حجاج، الصحیح، محقق: ابوقتیبه نظر بن محمد الفاریابی، بی‌جا: دارطیبة، ۱۴۲۷ ق.

